

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

هانری هوبن - Henri Houben

برگردان از: حمید محوی

۰۵ جنوری ۲۰۱۴

چرا باید دوباره به تحلیل مارکسیستی بازگردیم؟ شماره ۱۰

(بخش ۱)

پیشگفتار گاهنامه هنر و مبارزه

در مورد متن حاضر می توانم بگویم که به نوعی مشابه کتاب ژان میشل ورنوشه تحت عنوان «ایران، تخریب ضروری» به نظر می رسد ولی این بار مشخصاً با یک دیدگاه مارکسیستی و نسبتاً به شکل موجزتری با چشم انداز جغرافیای سیاسی و اقتصادی آشنا می شویم.

براستی چنین متن ها و تحلیل هائی به ویژه وقتی از سوی نهادهای پژوهشی مانند انستیتو مطالعات مارکسیستی بلژیک پوشش رسانه ئی داده می شود و در عمق رسانه های آلترناتیو غرب مثل سایت انویستینگ آکسیون به مدیریت روزنامه نگار آزاد بلژیکی میشل کولن و یا سایت «اندیشه آزاد» با نویسندگانی مانند دومینیکو لوسوردو منعکس می شود، می تواند برای ما ها به عنوان قطب نما و ابزاری کارا در مبارزه طبقاتی مورد استفاده قرار گیرد، یعنی برای ما ایرانی هائی که از فقدان چنین نهادهای و رسانه هائی محروم هستیم و به ویژه همواره در خطر ابتدال تبهکارانی می باشیم (خطر ابتدال در اینجا پیش از همه برای من خطر ازخودبیگانگی است که الزاماً و فوراً برای ما ضرورت از خودبیگانه زدائی رامطرح می کند که این امر نیز پاسخ خود را احتمالاً در مبارزه طبقاتی می یابد) که آنها را به نام مدافعان حقوق بشر و یا اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور می شناسیم و خلاصه برای ما ایرانی هائی که در چنگ امپریالیسم جهانی و طبقه حاکم ایران یعنی بورژوازی وابسته و معامله گر یعنی طبقه ای که در کوران دوران استعمار در کشورهای سنتی و عقب مانده مانند ایران -از دوران قاجار - در پیوند با منافع استعمارگران و امپریالیست ها به وجود آمد و تا امروز ادامه یافته و نه تنها جمهوری اسلامی ایران بلکه اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور نیز به عنوان بارزترین و برجسته ترین بخش از این طبقه بهیمی و مطلقاً باطل، حاصل چنین دورانی بوده است. چنین دشنام هائی واقعاً رایگان نیست، زیرا برای هزار و چهارصد و هشتاد و سومین بار تکرار می کنم که این طبقه استعماری دشمن کار و تولید و خلاقیت و پیشرفت است، در نتیجه دشنام ها واقعاً خصوصیات اصلی این طبقه انگلی است که کاری جز محافظت از منافع استعمارگران ندارد. ژنیو ۲ و عقب نشینی های جمهوری اسلامی (بورژوازی وابسته و معامله گر) و امتیازدادن به امپریالیسم امریکا و سپس به تبع آن هورا کشیدن های [اتحاد جمهوری خواهان]

«دموکراتیک و لائیک» از جبهه اپوزیسیونها یک امر منزوی که در یک مقطع تاریخی مشخص - ژنئو ۲ - روی داده باشد نیست، بلکه تمام ایدئولوژی اسلامی و بورژوازی استعماری در ایران در گسترده ترین و عام ترین بنیادهای اعتقادی اش مستقیماً و مشخصاً با کنسرت فیلارمونیک امپریالیسم جهانی و جهانخواهی امریکا هم‌آهنگ است. این موضوعی است که در مقاله دیگری به آن خواهیم پرداخت. که چگونه ممکن است که ایدئولوژی جمهوری اسلامی در رادیکالترین و روشنفکرترین بخش هایش - به عنوان مثال - نزد دکتر حسن عباسی ستراتیژیست ایرانی به طرح جهانخواهی امریکا لیبیک می گوید؟ متن حاضر دلایل و عناصر بسیار روشنی را در اختیار ما می گذارد که در تحلیل هایمان بتوانیم به پرسش بالا کاملاً پاسخ بگوئیم. به روشنی خواهیم دید.

هر اندازه در این مورد بگوئیم کم است، و باید بدانیم، و به خودمان یادآور شویم که حاکمیت امپریالیست ها و به تبع آن حاکمیت طبقه بورژوازی وابسته و معامله گر در کشورهای جهان سوم مانند ایران، یک مقوله صرفاً اقتصادی نیست (تنها زیر بنایی نیست و به چپاول منابع طبیعی ایران منحصر نیست) بلکه ما با تمامی یک ایدئولوژی و روبناهای وابسته سروکار داریم که در تمام عرصه ها و خاصه عرصه زندگی روزمره در سطوح فردی و اجتماعی ما نفوذ کرده و حتی گروه های مختلف کمونیستی نیز از آن در امان نبوده و نیستند، و کمونیست ها باید دائماً حرفها و جملات و رفتارها و افکار خودشان را از این دیدگاه بازرسی کنند. که در کجا در باتلاق این ایدئولوژی ناباور فرو رفته ایم. نکته بعدی در مورد متن هانری هوبن به تابلوهائی مرتبط است که نویسنده دائماً خواننده را به آنها مراجعه می دهد، متأسفانه بخشی که مربوط به تابلوها می شود در متن اصلی برای من چندان روشن نیست. از انتشار این تابلوها خود داری می کنم. در هر صورت در متن اصلی تمام تابلوها منتشر نشده است. ولی خوشبختانه نبود این تابلوها لطمه ای به محتوای متن نمی زند.

تاریخ نگارش این متن کمی قدیمی به نظر می رسد، یعنی حدود ۷ سال پیش نوشته شده ولی بی هیچ تردیدی می توانیم مطمئن باشیم - در هر صورت از دیدگاه من - که تازگی خود را از دست نداده است. همانطور که در بالا در مورد متن حاضر اشاره کردم، درک واقعیات جهان پیرامون از دیدگاه جغرافیای سیاسی، اقتصادی و انرژی - مارکسیستی - از یک سو ولی در عین حال با چنین تحلیل هائی انتظار من این است که خوانندگان نیز همیشه در خواندن این متن به شکل موازی گوشه چشمی به گفتارها و نظریات اپوزیسیون های ایرانی (نمای پنتاگونی) نیز داشته باشند، و دست به مقایسه بزنند و ببینند که این رسانه های اپوزیسیون های دموکراتیک و آزادی خواه و لائیک و غیره با تمام بودجه ها و امکاناتی که قدرت های غرب امپریالیستی در اختیارشان گذاشته اند تا چه اندازه و طی چه مدتی افکار عمومی ما را به بازی گرفته بوده اند و همچنان به این وظیفه امپریالیستی ادامه می دهند؟

مطمئناً مقاله حاضر نمی تواند کمتر از «ایران تخریب ضروی» نوشته ژان میشل ورنوشه، برای درک و چگونگی مذاکرات اخیر بین ایران و ایالات متحده چشم انداز روشن تری را عرضه کند و ابزاری باشد برای اندازه گیری رسانه دروغ های ایرانی.

پیش از این من یک مقاله از سایت «اندیشه آزاد» تحت عنوان «مارکس، لنین، بلشویک ها و اسلام» نوشته برونو دروسکی (۲) ترجمه کرده ام، کشف این سایت را مدیون ارسالات انوستیگ آکسیون هستم و امیدوارم که از این پس مقالات بیشتری از آرشیف این سایت را به زبان فارسی ترجمه کنم. در پایان همانطور که در پیغام های اخیر نیز به اطلاع خوانندگان گاهنامه هنر و مبارزه رساندم، مقاله «نقدی بر نیروهای کار پروژه های نفتی و نئولیبرالیسم و نئولیبرال های وطنی» نوشته یاور که توسط کانون مدافعان حقوق کارگر منتشر شده است، از دیدگاه من می تواند برای گسترش موضوع مرکزی متن حاضر بسیار مفید باشد و خواندن آن را به علاقمندان توصیه می کنم.

<http://www.interculturel.blogfa.com/>

(۲)

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/518>

(۳)

<http://www.kanoonm.com/1086#more-1086>

حمید محوی / گاهنامه هنر و مبارزه / پاریس

پیشگفتار سایت اندیشه آزاد

پس از یک ربع قرن حمله ضد مارکسیستی در سطح جهانی، برای گروه ما در سایت «اندیشه آزاد» انتشار این مقاله مفید به نظر می‌رسید زیرا وضعیت جهان کنونی را از دیدگاه مارکسیستی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. ما بر این باور هستیم که مارکس را کمی زود به خاک سپردند، و به این علت که ما فکر می‌کنیم کاستی‌های مفاهیم حاکم امروز به ضرورت «بازگشت به مراجع بنیادی» اشارت دارد. امپریالیسم یا «گلوبالیزاسیون»؟ و نتایج آن انترناسیونالیسم یا الترموندیالیسم تنها تغییر واژگان نیستند. در اینجا بر اساس تاکتیک دست به انتخاب می‌زنند، موضوع «لیفتینگ» سلطه قدیمی، و خواست گریز از موانع قدیمی، بی‌گمان سواری گرفتن از مفاهیم برای فرار به جلو به نظر می‌رسد.

ولی آیا واقعاً این موانع از بین رفته‌اند؟ مرحله نهائی سرمایه داری شاید فرا رسیده باشد، ولی آیا تضادهای آن واقعاً از بین رفته است یعنی آن چیزی که به عنوان سنجه مرحله نهائی باید مطرح باشد؟ از دیدگاه ما مطالبی را که نویسنده این مقاله برای مجموعه سخنرانی‌هایی که در چین برگزار گردیده نوشته است و توسط انستیتوی مطالعات مارکسیستی بلژیک (۱) منتشر شده، چنین مسائلی را به شیوه جالبی مطرح کرده و به همین علت ما تصمیم گرفتیم این نوشته را در فرانسه نیز منتشر کنیم. برخی بر این باور هستند که این تحلیل اندکی «کلاسیک» است. با این وجود، بیان واقعیت انکار ناپذیر الزاماً نشان باطل شدگی آن نیست، و باید یادآوری کنیم که مبتکران «پسا» مدرنیته غالباً بخوبی می‌دانند چگونه از واژگان نو استفاده کنند، ولی متأسفانه کمتر به توضیح مفاهیم نوی که رایج ساخته‌اند می‌پردازند. در نتیجه واژگان قدیمی را باید تحلیل کنیم، ولی در عین حال باید ببینیم که واژگان نو، آلامد، حامل چه مفهوم بی‌بدیلی هست یا نیست. آیا در انکشاف سرمایه داری از آغاز تا امروز تدام و یا انقطاعی وجود داشته یا نه؟

جنگ‌هایی که دائماً در همه جا روی داده، و به ویژه در عراق، نشان می‌دهد که قدرت بزرگ امپریالیسم همواره وجود دارد... و ملت‌هایی که در مقابل آن از خود دفاع می‌کنند نیز وجود دارند و شاید به باور برخی تنها یک «امپراتوری» وجود داشته باشد، اگر چنین موردی واقعیت داشته باشد، هسته مرکزی آن از سه عنصر انکار ناپذیر تشکیل شده است: قومگرایی انگلو ساکسون و نئو پروتستان با تمرکز به درون ایالات متحده، نئو محافظه کاران ایالات متحده ولی با رویکرد جهان وطنی با ظاهری هدایت شده به بیرون و صهیونیسم، دست کم به عنوان پایگاه امپراتوری در خاورمیانه. در نتیجه همواره یک مرکز با مناطق حاشیه‌ئی آن مطرح بوده است.

امپراتوری واقعی می‌توانست به مفهوم عمیق کلمه وجود داشته باشد، در صورتی که مانند امپراتوری رم وقتی که در اوج خود به سر می‌برد، تمام شهروندان «جهان-امپراتوری» شهروند ایالات متحده بودند (و در نتیجه، در ایالات متحده حق رأی می‌داشتند). ولی چنین نیست و اتفاقی هم نیز نمی‌باشد. مشاهده دیواری که در مرز مکزیک ایجاد کرده‌اند و

...مشخصاً کدام؟ امپراتوری؟ پایتخت؟ در اینجا به ما نشان می دهد که «داخل» و «خارج» وجود دارد و نه تنها به مفهوم اجتماعی.

آنچه را که نویسنده مطرح می کند، مطمئناً رقابت بین شرکت های سرمایه دار و عناصر رقابتی بین عناصر دولتی یا فرا دولتی سرمایه دار است. ولی، از جنگ دوم جهانی، واشینگتن توفیق آن را داشت که در تمام شرکت های سرمایه دار نفوذ کند و بر این اساس موجب ایجاد امپریالیسم نابرابر شد. امروز پنتاگون ضامن امنیت نظام سرمایه داری در سطح جهانی است. ولی ایالات متحده، تا وقتی که آلترناتیو کاملی وجود نداشته باشد دست کم برای حفظ برخی دست آوردهای تمدن، همچنان ضروری به نظر می رسد.

از سوی دیگر، بربریت سرمایه داری امریکائی و جهانی شده موجب تحریک فرار به جلو در اشکال جنگی می شود که با اسراف در مصرف همراه می گردد که در مجموع گواه بر جاندار بودن مفهوم امپریالیسم است که ناسیونالیسم یا اصول گرایی هر یک به سهم خود آن را فعال ساخته و تأیید می کند (برونو دروسکی، امپریالیسم : مفهومی تحقق یافته»، رویکرد مارکسیست، شماره ۵، می ۲۰۰۵).

نویسنده این نوشته به ما اجازه می دهد تا تشخیص دهیم که به چه دلیلی تحلیل مارکسیست و لنینیست برای درک اکنون و آینده بی فایده نیست. آنچه باقی می ماند این است که بدانیم چرا سوسیالیسم هنوز جایگزین امپریالیسم از نفس افتاده نشده است؟ یا شکل دیگری از آلترناتیو که از سوسیالیسم مبتکر تر باشد؟

1) <http://www.marx.be/>

تحلیل مارکسیستی در باب جهانی سازی اکنونی

(برای نخستین گردهمآیی جهان اقتصاد سیاسی اجتماعی، تحت عنوان : «اقتصاد جهانی سازی و اقتصاد مارکسیستی مدرن» شانگهای، ۲-۳ اپریل ۲۰۰۶)

(Contribution à la Première Conférence de la World Political Economics Society, sous le thème : « Economic Globalization and Modern Marxist Economics », Changhaï, 2-3 avril 2006)*

وقتی می خواهیم به موضوع جهانی سازی کنونی بپردازیم، به باور من باید از ارتکاب به دو اشتباه اجتناب کنیم. اولین اشتباه و به شکل اجتناب ناپذیری مهمتر از همه این است که از بررسی لنین درباره امپریالیسم حرکت نکنیم، که همچنان تازگی حیاتی خود را حفظ کرده است. دومین اشتباه این است که تغییرات و تنظیماتی را که از آن دوران روی داده بازشناسی نکنیم. جهانی سازی اکنونی مقدماً و پیش از همه وضعیت امپریالیسم در دوران ما را تشکیل می دهد.

۱.

تازگی تحلیل لنین در باب امپریالیسم

لنین متن خود را تحت عنوان «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» را به سال ۱۹۱۶ در بحبوحه جنگ جهانی نوشت. از دیدگاه او این جنگ حاصل سیاست های امپریالیستی هر یک از دولت های اروپائی طرف منازعه در جنگ می باشد و خود این سیاست ها نیز نتیجه ستراتیژی شرکت های بزرگ برای تسخیر بازارها بوده است. او

یادآوری می کند که در گذار از وضعیت حاکم توسط شرکت ها و کارخانه های کوچک و متوسط آزاد در دوران انحصارات، تغییر کیفی در نظام سرمایه داری روی داد. در آنجائی که «بازار آزاد» رواج داشته و رقابت به ویژه در سطح اقتصادی، رقابت در تمام سطوح بین غول ها جایگزین شد. در آنجائی که دولت پیش از همه در چهارچوب گسترش اقتصادی با سرمایه گذاری، کنترل کارگران و پول واحد فعال بود، دولت امپریالیست جایگزین می شود که حاضر است برای دفاع از انحصاراتش دست به هر کاری بزند. در آنجائی که تضادها کارگران و کارفرمایان و شرکت های تولیدی را در مقابل یک دیگر قرار می داد، از این پس تضادها در اشکال جهانی از یک سو طبقات اجتماعی و از سوی دیگر دولت ها را به رویارویی با یک دیگر سوق داد. در آنجائی که نظام سرمایه داری می توانست ضامن پیشرفت فنی و علم باشد و به عنوان گامی بیشتر از فئودالیسم تلقی گردد، سرمایه داری سود جو، انگلی، حریص جایگزین شد که شاخص نهائی بالاترین درجه بهره گیری است.

امروز دوران امپریالیسم از پایان خود بسیار دور به نظر می رسد. به عکس، امپریالیسم بیش از هر زمان دیگری حضور دارد و آنچه که بیش از همه تغییر کرده، همانا وسعت عمل خصوصیات امپریالیسم است.

۱.۱. جهان تحت سلطه انحصارات

سال ۱۹۱۶، انحصاراتی که مستقیماً در سطح جهانی عمل می کردند بسیار اندک بودند. تنها در زمینه مواد اولیه انحصارات وجود داشت، در زمینه نفت، رویال دوچ/شل و سپس شرکت انگلیسی- ایرانی پترولیوم کمپانی (که بعداً به بریتیش پترولیوم تبدیل می شود) و استاندارد اویل متعلق به راکفلر (امروز اکسون موبیل و بخشی از شورون تگزاکو). امروز، به طریق اولی به عکس است. بخش هایی که در سراسر جهان ساخت و ساز تولیدی دارند و تحت سلطه غول های جهانی اداره نشوند اندک هستند. تنها دو سازنده بزرگ هواپیمای تجاری وجود دارد: بوئینگ و ایرباس. دوازده شرکت چند ملیتی اتومبیل وجود دارد و همان گونه که در تابلوی ۱ می بینیم ۹۰ درصد تولید جهانی را در ۲۰۰۴ تضمین کرده است. سال ۱۹۹۰ برای دستیابی به چنین نسبتی در تولید اتومبیل ۲۵ شرکت تولیدی وجود داشت که غالباً توسط سازندگان قدرتمندتر خریداری شده و به ساخت و سازهای آنها ضمیمه شده اند.

در بخش نفت، اگر چه تغییرات بسیاری را به خود دیده است، ولی سه شرکت بزرگ نفتی وجود دارد: رویال دوچ/شل، بریتیش پترولیوم و اگزون موبیل. سه شرکت خیلی مهم دیگر نیز وجود دارد، ولی اندازه آنها نصف شرکت هایی است که در ابتدا یادآور شدیم: توتال، شورون تگزاکو و کونوکو فیلیپس.

بخش دیگری از تولیدات جهانی که متأثر از موج ضمیمه سازی ها و تمرکز بوده: صنعت دارو سازی است. در گذشته این بخش در پراکندگی به سر می برد، زیرا محصولات آن بسیار متعدد است، امروز به مدیریت دوازده شرکت تولید داروسازی فعالیت می کند و همان گونه که تابلوی شماره ۲ نشان می دهد ۶۰ درصد فروش جهانی را به عهده داشته است.

بر این اساس می توانیم به آمار و ارقام بخش های مختلف ادامه دهیم. موج ضمیمه سازی و ذوب شرکت ها در یکدیگر به ویژه در سال های ۱۹۹۰ از اهمیت خیلی زیادی برخوردار بود. تابلوی شماره ۳ ابعاد بی سابقه این موضوع را نشان می دهد.

می بینیم که ضمیمه سازی و ذوب شرکت ها از ۱.۷۱۹ در سال ۱۹۸۵ به ۱۱.۱۶۹ در سال ۲۰۰۰ رسیده است و در مورد مبالغی که در کار بوده، با ضریب ۲۰ افزایش داشته و طی این مدت از ۱۵۰ میلیارد در سال ۱۹۸۵ به ۳۴۰۰ میلیارد در سال ۲۰۰۰ افزایش داشته است. ظرف ده سال، از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ جمع کل ۱۴.۰۹۹ میلیارد دالر عملاً

برای ۶۵۰۰۰ معامله بوده است. پس از سقوط بورس طی سال ۲۰۰۱ این آمار کاهش داشته است. ولی عملیات حقیقتاً عظیم «مونوپولی» در سطح جهانی از سال ۲۰۰۴ از سر گرفته شد.

۲.۱. گسترش بازارهای مالی

این بازی سرمایه با گسترشی فوق العاده به مفهوم بی حد و حصر بازارهای مالی همراه است. در دوران لنین، بانک به عنوان مرکز خدمات و مدیریت سرمایه به کار بسته می شد و از قدرت بسیاری برخوردار بود. امروز، بانک در پیوند با یک سری شرکت های مالی گوناگون: صندوق پانسیون، کمپانی بیمه... فعالیت می کند.

این پدیده را می توانیم با نشانگرهای بسیاری مورد بررسی قرار دهیم. ولی در اینجا منحصرأ به سرمایه گذاری بورسی خواهیم پرداخت. گسترش این بخش در تابلوی شماره ۴ باز نمائی شده است.

رشد حائز اهمیتی را می بینیم: ۱۶ درصد به طور متوسط در سال بین ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ برای تمام جهان و ۷،۲۰ درصد برای سرمایه گذاری های بورسی امریکا بوده است. خیلی سریع تر از تولید ناخالص داخلی: تنها رشد سالانه به طور متوسط ۳،۳ درصد. به همین علت، سرمایه گذاری بورسی تقریباً ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی را در سال ۱۹۹۰ در بر می گیرد. سال ۲۰۰۴ این میزان فراتر از ۱۹۹۹ است. در ایالات متحده ۳۹ درصد از تولید ناخالص داخلی بیشتر است.

۳.۱. از صادرات سرمایه تا تولید بین المللی

صادرات سرمایه ابعاد عظیمی به خود گرفت. این مورد را تابلوی شماره ۵ نشان می دهد. سال ۱۹۸۰، ذخیره سرمایه خارجی معادل ۴،۴ درصد تولید ناخالص داخلی در سطح جهانی بود. این بخش از سرمایه ها طی سال ها دائماً افزایش داشته و در سال ۲۰۰۴ به ۹،۲۳ درصد رسید. سال ۱۹۱۴، رویکرد این سرمایه گذاری ها در وهله نخست به بخش مواد خام مرتبط می شد: «تقریباً ۵۵ درصد کل سرمایه به مواد خام اختصاص داشت، ۲۰ درصد برای راه آهن، ۱۵ درصد برای فعالیت های صنعتی، ۱۰ درصد برای امور تجاری و مابقی برای شرکت های عام المنفعه، بانک ها و غیره. سرمایه گذاری های صنعتی که در گذشته به سوی بازارهای محلی سرازیر می شد، به ویژه در اروپا، ایالات متحده، دولت های مستقل امپراتوری بریتانیا و روسیه تمرکز داشت، در حالی که به استثناء معادن آهن، ذغال و بوکسیت (سنگ معدن آلومینیوم)، تقریباً تمام سرمایه گذاری ها در زمینه فلزات در امپراتوری بریتانیا یا در کشورهای در حال توسعه صورت می گرفت. در این دوران، بریتانیای کبیر تقریباً ۵،۴۵ درصد ذخیره سرمایه گذاری خارجی را در اختیار داشت.

تنها پس از جنگ دوم جهانی بود که تغییرات مهمی صورت گرفت. انگلستان جایگاهش را به ایالات متحده واگذار کرد که از این پس ضامن سرمایه گذاری ها خواهد بود: به گزارش کنفرانس تجارت و توسعه در سازمان ملل متحد، ۹،۴۴ در سال ۱۹۶۰، ۴۴ درصد در سال ۱۹۷۵ و ۴۲ درصد در سال ۱۹۸۰.

تولید صنعتی دائماً رو به افزایش دارد: «سال ۱۹۶۰، تقریباً ۳۵ درصد سرمایه های انباشت شده ایالات متحده و بریتانیای کبیر به تولیدات صنعتی اختصاص داشته، در مقایسه با سال ۱۹۳۸ که ۲۵ درصد و ۱۵ درصد طی ۱۹۱۴». سهم فعالیت های صنعتی در سرمایه گذاری های ایالات متحده طی سال ۱۹۷۵ حتی به ۴۵ درصد می رسد.

در این بخش تحولاتی صورت می گیرد. تا اینجا، سرمایه گذاری های شرکت های چند ملیتی هدفشان ایجاد بازار محلی بود. از سال ۱۹۶۰ شرکت ها در کشورهای خارجی، عموماً در جهان سوم و به ویژه در آسیای جنوب شرقی که مناطق آزاد تجاری را تشکیل می داد سرمایه گذاری کردند تا تغذیه کلان شهر را تأمین کنند. بر این اساس، نخستین

کارخانه ها در آغاز سال های ۶۰ در بخش الکترونیک ایجاد شد : «نخستین شبکه مونتاژ فرامرزی در بخش نیم رسانه ها توسط فیرچیلد(۱) در هونگ کونگ به سال ۱۹۶۲ ایجاد شد. سال ۱۹۶۴ «ژنرال انسترومنتس» بخشی از مونتاژ میکرو الکترونیک را به تایوان منتقل کرد. سال ۱۹۶۶ فیرچیلد در کوریای جنوبی یک کارخانه ایجاد کرد. تقریباً در همان زمان چندین شرکت امریکائی چندین زنجیره مونتاژ برای نیم رسانه ها در منطقه مرزی با فرانسه راه اندازی کردند. در اطراف پایان سال های ۱۹۶۰ کارخانه های امریکائی در سنگاپور و سپس در مالزی مستقر شدند. و این نقطه آغازی است برای گسترش تولید در خارج. به عنوان مثال سال ۱۹۶۶، شرکت های چند ملیتی امریکا تنها ۱۷۵۰ کارگر صنعتی در مالزی را به خدمت گرفته بود، ۱۳۲۳ در سنگاپور و ۴۸۰۴ در تایوان. سال ۱۹۸۴ در کارخانه های مالزی تعداد کارگران به ۵۴۰۰۰ نفر رسید، در سنگاپور ۳۸۴۰۰ کارگر و در تایوان ۴۹۱۰۰ کارگر. هر کسی می توانست این میزان از افزایش در فراسوی ۱۰۰۰ درصد را ببیند - در مورد مالزی و سنگاپور این رشد تقریباً ۳۰۰۰ درصد بود.

صنایع اتومبیل سازی توسعه مشابهی را به خود دید. این گونه به نظر می رسد که این توسعه مصادف است با نقطه آغاز باز سازی فعالیت های فورد در اروپا طی سال ۱۹۸۰. پیش از این هر شبکه تولید اروپائی در سطح بازار محلی فعالیت می کرد. سال ۱۹۸۰، فورد تصمیم می گیرد که این شبکه تولیدی را بر اساس یک بازار محلی یک پارچه برای اروپا تنظیم کند. واحد های تولیدی تخصصی هستند : عملیات مونتاژ بر اساس مدل و کارخانه هائی که موتور یا قطعات دیگر را می سازند تخصصی هستند و در چند محل تمرکز داده شده اند و تمام کارخانه ها را در سطح قاره تأمین می کند. الگوی فورد توسط جنرال موتورز طی سال ۱۹۸۵ پی گیری می شود : این شرکت مرکز تصمیم گیری خود را برای اروپا در سویس مستقر می سازد. به زودی، سازندگان دیگر در اروپا همین شیوه را در پیش می گیرند. در ایالات متحده، شرکت های تولیدی در فرانسه مستقر می شوند و واحدهای تولیدی را در ساختارهای تولیدی امریکای شمالی جذب می کنند. در آسیای جنوب شرقی، تویوتا در اوج به سر می برد : با تمرکز واحدهای مونتاژ در تایلند، ساخت موتور در تایلند و در اندونیزیا، انتقالات به فیلیپین...

جالب است یاآور شویم که طی سال ۱۹۸۰ فورد در عین حال نظریه اتومبیل جهانی را مطرح کرد. هدف این بود که یک اتومبیل با قطعاتی که در سراسر جهان جمعی آوری می شود تولید شود. ولی این عملیات با شکست مواجه شد و تولید و ساخت و ساز اتومبیل تا امروز در سطح قاره ئی باقی ماند.

رابرت ریچ (۲) وزیر کار پیشین امریکا، مثال دیگری را در کتابی که درباره جهانی سازی نوشته مطرح می سازد : او به پونتیاک لمان اشاره می کند. او می خواهد بگوید که امروز تولید جهانی سازی شده است : «به عنوان مثال وقتی یک امریکائی یک ماشین پونتیاک لمان ساخت جنرال موتور را خریداری می کند، بی آن که بداند وارد یک داد و ستد بین المللی می شود. از ۱۰۰۰۰ دالری که به جنرال موتور می پردازد، ۳۰۰۰ دالر برای امور کار و مونتاژ به کوریای جنوبی تعلق می گیرد، ۱۷۵۰ دالر به جاپان برای تجهیزات پیشرفته (موتور، محورها و الکترونیک)، ۷۵۰ دالر به غرب فرانسه برای طراحی، ۴۰۰ دالر به تایوان، سنگاپور و جاپان برای قطعات کوچک، ۲۵۰ دالر به فرانسه برای تبلیغات و بازاریابی، و تقریباً ۵۰ دالر به فرانسه و باربادوس برای برنامه ریزی. مابقی - کمتر از ۴۰۰۰ دالر به استراتیژی های دیترویت، وکلا و بانکداران نیویورک، لابی های واشینگتن، کارمندان بیمه و بهداشت در تمام کشور، و به سهام داران جنرال موتور - که غالباً در ایالات متحده زندگی می کنند و بخش فزاینده ای از آنها خارجی هستند - تعلق می گیرد».

بر این اساس او می خواهد نشان دهد که بین شرکت های چند ملیتی سودهای جداگانه وجود دارد و در سطح بین المللی عمل می کند، ولی دولت ها ملی باقی می مانند. از دوران چارل ویلسون مدیر جنرال موتور وضعیت تغییر کرده است،

او وقتی در سال ۱۹۵۳ به مقام وزیر دفاع برگزیده شد، در پاسخ به روزنامه نگارانی که از او پرسیده بودند آیا بین این دو مسئولیت همخوانی وجود دارد، پاسخ گفته بود که: «نمی توانم چنین تفکیکی را متصور شوم زیرا طی سالها فکر می کردم که آنچه برای کشور خوب است برای جنرال موتور نیز خوب است و به عکس. تفاوتی وجود نداشت. شرکت ما خیلی بزرگ است و با نیک بختی کشور ما همخوانی دارد.».

متأسفانه رابرت ریچ برای چنین تحلیلی کم می آورد. درواقع نمونه مطرح شده عمل نمی کند، زیرا به قرارداد بین جنرال موتور و داووستگی دارد، ولی این قرار داد به کار بسته نمی شود و پونتیاک لومان به فروش نمی رسد. صنایع اتومبیل سازی به شکل بنیادی در سطح قاره ئی سازماندهی می شود و وجهه جهانی پیدا نمی کند.

بعداً به موضوع مناسبات بین شرکت های چند ملیتی و دولت هایشان باز خواهیم گشت. ولی در اینجا از هم اکنون می توانیم مشخصاً بگوئیم که تولید واقعاً جهانی وجود ندارد، زیرا ایجاد ارزش در سطح جهانی وجود ندارد. هر نظام ملی با خصوصیات خاص خود تداوم و توسعه می یابد. یک ساعت کار در یک کشور الزاماً معادل یک ساعت کار در کشور دیگری نیست.

شرایط کار در مناطق مختلف جهان یکسان نیست. و به ویژه، مزد نیروی کار به شکل خیلی متفاوتی پرداخت می شود که در عین حال بر اساس ارزش های خیلی متفاوت و حتی مناسبات و توازن نیروهای متفاوتی می باشد.

آنچه را که در این چهارچوب جهانی سازی می نامند به این مفهوم است که شرکت های چند ملیتی با سوء استفاده از این تفاوت ها، و با همکاری دولت ها و نهادهای بین المللی خودشان مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، بیشترین بهره برداری ممکن را برای خودشان به عمل بیآورند. با چنین شیوه ای، اگر ارزش جهانی ایجاد نشده، انتقال ارزش اضافی حاصله از کار کارگران تمام جهان رایج گردیده - و به ویژه از منابع انسانی جهان سوم - و به سوی مراکز قدرت های سرمایه داری منتقل می شود.

۴.۱. تقسیم جهان بین امپریالیست ها

انحصارات در سطح جهانی فعال بوده و جهان را بین خودشان تقسیم می کنند. ولی تقسیم جهان دائماً به موضوع مجادله و منازعه بین طرفین تبدیل می شود. شرکت های چند ملیتی غول هائی هستند که همواره علیه یکدیگر رقابت سرسختانه ای را راه اندازی می کنند. موج ادغامات و اکتسابات گواه بر چنین واقعیتی است. چه کسی چه کسی را اول می بلعد، چه کسی بیشترین سهم را از بازار به دست خواهد آورد، و بیشترین ارزش اضافی متعلق به چه کسی خواهد بود.

در این مبارزه، دولت ها نیز به سهم خودشان فعال هستند. در واقع، اگر شیوه مداخله احتمالاً مشابه آن چیزی نیست که در سال ۱۹۵۳ بود، ولی از اهمیت آن کاسته نشده است. بر این اساس، ایالات متحده از تجارت آزاد و از حق مالکیت فکری دفاع می کند، تا از شرکت هائی که در گسترش فن آوری های نو فعال هستند، پشتیبانی کند. وزارت دفاع در پشتیبانی از شرکت های امریکائی فعال است و دائماً به آنها سفارش می دهد. به همین گونه، ایجاد بازار بزرگ و ضمیمه سازی آن در قاره اروپا به نفع شرکت هائی تمام می شود که در این منطقه مستقر شده اند، و در نتیجه پیش از همه به نفع خود شرکت های اروپائی است. برای پیروزی در رقابت جهانی، یک کمپانی پیش از همه باید در بازار داخلی خودش قوی باشد. در مورد جاپان چه می توانیم بگوئیم که وزیر اقتصاد، تجارت و صنایع قدرتمند آن دائماً برای بهبود بخشیدن به وضعیت شرکت های جاپانی در رقابت جهانی طرح های تازه عرضه می کند.

به همین علت، به دست آوردن مناطقی که نفوذ در آن از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، همچنان به عنوان یکی از اهداف دولت های امپریالیستی باقی می ماند. جهان تقسیم شده است. ایالات متحده به شکل انکار ناپذیری رهبری جهان را به عهده دارد. ولی در برخی مناطق، بر اساس گذشته و منافع کنونی، جدال یا ناهمسازی هائی بین ایالات

متحدہ از یک سو و اتحادیہ اروپا یا جاپان از سوی دیگر وجود دارد، اگر چه این تضادها در حال حاضر در اشکال خشونت آمیز و در ابعاد گسترده تجلی نمی کند. بر این اساس، افریقای غربی به مکانی برای رویارویی اروپا، قدرت استعماری سنتی، و ایالات متحدہ تبدیل می شود که برای چرخش اقتصادی شان در جست و جوی منابع نفتی هستند. امریکای لاتین که مدتها حیاط خلوت صنایع ایالات متحدہ بود تحت نفوذ و مداخلات اروپا قرار گرفت. آسیا منطقہ ای که به ویژه موجب رقابت بین شرکت های چند ملیتی امریکا و جاپان شده است (در برخی بخش ها شرکت های اروپائی نیز حضور دارند).

۲.

دست آوردهای سوسیالیسم

آنچه از تاریخ نگارش «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحلہ سرمایہ داری» تغییر کرد، پیدایش سوسیالیسم طی سال ۱۹۱۷ بود. این واقعه نه تنها انقلابی برای تمام روسیہ تزاری بود، بلکه در عین حال انقلابی بود برای تمام جهان. این انقلاب، ابتداء به شکل عینی نشان داد که برای سرمایہ داری و امپریالیسم می تواند آلترناتیوی وجود داشته باشد و نشان داد که تاریخ سرمایہ داری محکوم است. پس از جنگ اول جهانی، نیروهای انقلابی نتوانستند بر بخش مهمی از اروپا پیروز شوند، و رهبران احزاب سوسیال دموکرات (و به ویژه حزب سوسیال دموکرات المان) به آنها خیانت کردند. پس از جنگ دوم جهانی، انقلاب های بسیاری در اروپا و آسیا بر پا شد. بخش مهمی از جهان بشریت از یوغ امپریالیسم رهایی یافت، احزاب کمونیست در اروپای شرقی، در چین، کوریا و ویتنام به پیروزی رسیدند. جنگ جهانی با ابتکار ملی گراترین جریان بورژوازی نژاد پرست و جنایتکار (فاشیست ها و نازیست ها) نشان داد که بربریت سرمایہ داری تا کجا می تواند، به پیش برود.

سوسیالیسم در اذهان اکثریت مردم به مثابه نظام رهایی بخش به نظر می رسید و این مورد واقعیتی بود که به میلیون ها انسانی که زیر سلطه نظام سرمایہ داری در گرسنگی و فقر به سر می بردند اجازه می داد که از این پس میوه های کار خود را بچینند. ولی ایالات متحدہ جایگزینی شد برای روندی که فاشیست ها راه اندازی کرده بودند و به حصار برای امپریالیسم تبدیل شد تا از پیشروی های سوسیالیسم جلوگیری کند. ایالات متحدہ طرح مارشال را برای تقسیم اروپا به اجراء گذاشت، و فعالانہ برای بازپس گیری یونان اقدام کرد. سیاست خشونت آمیز آنها به جنگ کوریا منتهی شد. امریکائی ها سپس جایگزین استعمارگران قدیمی ویتنام شدند تا از اتحاد کشور جلوگیری کنند.

امریکائی ها چندین بار در تلاش هایشان با شکست مواجه شدند. سال ۱۹۵۹ از کوبا رانده شدند، این جزیره کوچک آنتیلی پیش از این واقعه به بهشت طبقه حاکم امریکا تبدیل شده بود. سال ۱۹۷۵ امریکائی ها پس از ارتکاب به کشتارهای گسترده از ویتنام و هندوچین خارج شدند.

سپس، پیدایش سوسیالیسم موجب گسترش جنبش های رهاییبخش در جهان سوم شد. پیروزی سوسیالیسم در چین به شکل انکار ناپذیری الهام بخش بسیاری از خلق های جهان سوم بود. سوسیالیسم چینی نشان داد که رهایی و توسعه اقتصادی امکان پذیر است و ملت ها می توانند سرنوشت خودشان را به رهبری حزب کمونیست به دست گیرند.

در نتیجه جهان سومگرایی گسترش یافت. سال ۱۹۵۵، در گردهمائی باندونگ، اکثر کشورهای جهان سوم حضور داشتند، به انضمام چین. سال ۱۹۵۶، بحران سونز نشان داد که یک کشور استعمار شده قدیمی مانند مصر می تواند علیه تحریکات استعمارگران قدیمی مقاومت کند. در سال های ۶۰، اغلب کشورهای افریقائی استعمار زدائی شدند، در برخی موارد در اشکال رسمی، ولی با بازشناسی استقلال سیاسی که صرفاً ارزش نظری داشت. چنین رویدادهائی

موجب پیدایش انقلاب های ملی شد، مانند الجزائر، خاورمیانه، نیکاراگوئه... در برخی کشورها مانند ایران نمایندگان امریکا اخراج شدند. در سال های ۷۰ کشورهای جهان سوم خواستار عهده دار شدن ۲۰ درصد امور تجاری شدند. از این پس، قدرت های امپریالیستی تهاجمات خود را به رهبری سیاسی مارگارت تاچر و رولاند ریگان از سر گرفتند. با وجود تلاش های پیگیر امپریالیست ها برای تحمیل اشکال نو استعمار، کشورهای بزرگ جهان سوم مانند، چین، هند، برزیل و کشورهای دیگر بیش از پیش بر رویدادهای بین المللی عصر حاضر سنگینی کردند.

و سرانجام، پیدایش و گسترش سوسیالیسم موجب تحولات و دست آوردهای اجتماعی در خود کشورهای امپریالیستی، به ویژه در اروپا شد. این دست آوردها نتیجه مبارزات طولانی کارگران بود: بیمه های اجتماعی، افزایش درآمد، کاهش ساعات کار... پس از جنگ های بی امان و اسفناک، پس از تاجگذاری به بهای فقر کارگران، نظام سرمایه داری راه های ملایم تر، و اجتماعی تری را در اروپا برای گسترش خود در پیش گرفت که احزاب سوسیال دموکرات از جمله جلوه گاه های آن هستند.

ولی، بخش مهمی از این رویدادها، حاصل پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و در اروپای شرقی بود. اگر کارگران برخی از این امتیازات را به دست نمی آوردند، بی گمان مستقیماً به نفع سوسیالیسمی که در حال توسعه بود وارد مبارزه می شدند.

سوسیالیسم و پیامدهای بین المللی آن گواه بر تحولات اساسی بود که تحلیل جهانی سازی در امروز روز ما باید آن را در محاسباتش دخیل سازد. بررسی در باب جهانی سازی نمی تواند در عرصه اقتصادی باقی بماند، و همان گونه که لنین در عصر خود یادآور شده است، باید کلی و همه جانبه باشد.

ادامه دارد

گاهنامه هنر و مبارزه

۳ جنوری ۲۰۱۴



Dimanche 17 juillet 2011

[Pourquoi reprendre une analyse marxiste ? N°10](#)

Automne -Hiver 2006

<http://www.lapenseeelibre.org/article-pourquoi-reprendre-une-analyse-marxiste-79610045.html>

انستیتو مطالعات مارکسیستی بلژیک

پائیز - زمستان ۲۰۰۶